

# نظم بدون آزادی و آزادی بدون نظم هردو ویرانگرند

افسانه دمکراسی، آزادی، حقوق بشر و اوسا عباس کاشی

نوشته: نورالله گبای

لطفا این مقاله را FWD کنید و با دیگر اعضای جامعه در میان بگذارید.

"طبیعت عجب معلم بدی است که اول امتحان می کند و بعد درس می دهد."

از چرچیل می پرسند که نظرش درباره نظام دمکراسی چیست. جواب می دهد که "گفته شده دمکراسی بدترین شکل حکومت است ولی بهتر از آن هم نداریم."

واژه آزادی کام همه انسان ها را شیرین می کند و عبارت حقوق بشر و دمکراسی آن را گوارا می نماید. اما افسوس که بشر هنوز در خم کوچه حقوق بشر سرگردان است و همچنان با دین دست و پنجه نرم می کند. در این میان، هرچه دمکراسی بسازد دین افراطی ویران می کند بی آن که مانند علم بنای مفیدی جایگزین آن کند. نفس تغییرناپذیری دین آلوده به تعصب با مقوله دمکراسی در تضاد است و دین، هر جا که حقی برای بشر قایل می شود بلافاصله قید و بندی و اگر و مگری بر آن می افزاید. حال آن که در مورد انسان، قید بهتر همان تفهیم بهتر است و نه بند محکم تر؛ و سرانجام حق کسانی ادا خواهد شد که بهتر بفهمند و آمادگی آن را داشته باشند که باورهای معقول خود را حفظ کنند و از مزایای حقوق بشر بهره ببرند.

در نهایت، هر گروهی چنان آزادی را می ستاید که آن را فهمیده است و می خواهد عمل کند. جمعی آزادی را برای همه یکسان می خواهند چون می دانند تا همسایه سالم من آزاد نباشد من آزادی نخواهم داشت و تا امنیت فرد مراعات نگردد امنیت جمعی مقدور نخواهد بود. اما جمعی دیگر، چنان که مدارک مستند خودشان نشان می دهد، آزادی را این گونه می پسندند که چهار زن به عقد خود درآورند، چند صیغه نوبرانه فصلی برای چاشنی داشته باشند و فرزندان رنگارنگی تولید کنند که چه بسا بدون مادر بزرگ شوند. از سوی دیگر، گروه های فراوانی آزادی را به اصطلاح عامیانه در "خرتوخری" اوضاع می بینند و حتی اعمال ظلم و ستم میان انسان با انسان، شست و شوی مغزی و آموزش نفرت دینی و فرقه ای را از نشانه های آزادی خود می پندارند و اصرار دارند که فقط خودشان همه چیز را می فهمند و دیگران نمی فهمند که فقط آنها می فهمند! هرگاه نیز که بر آن شویید تا به آنها تفهیم کنید که آزادی تا آنجا محترم است که مخل آزادی دیگران نگردد، بانگ به اعتراض بر می آورند که "ای وای! آزادی نیست!"

آیا فهم آزادی برای همگان یکسان است که بتوان طبق منشور مقدس حقوق بشر یکسان عمل کرد؟ مگر ادیبان ما نگفته اند که "اصل بد نیکو نگردد آن که بنیادش بد است"؟ یا آن که:

درختی که تلخ است وی را سرشت	گرش برنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب	به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به بار ناورد	همان میوه تلخ بار آورد

تکلیف چیست؟ چاره این معضل در تدریس فرهنگ دمکراسی و رعایت اصول دمکراتیک از دوران کودکی، در خانواده و مدرسه، از دبستان تا دانشگاه است، چرا که:

سر چشمه بتوان بستن به پیل      چو پر شد نتوان گرفتن به پیل

یاد دوران کودکی به خیر. یکی از تابستان های گرم کویر کاشان بود. روی پشت بام کاه گلی خوابیده بودم که نیمه های شب همه ای درگرفت و گفتند که اوسا عباس کاشی، همسایه ما، دزد گرفته است! خودم را به سرعت به کوچه رساندم که ببینم این دزد چه قیافه ای دارد چرا که حقیقتاً تصور می کردم که باید شکل و شمایل متفاوتی از آدم های دیگر داشته باشد. با شگفتی قامت بلند، درشت اندام و ورزیده اوسا عباس را دیدم که قهرمانانه دست آدم مفوکی را گرفته بود که مثل همه ما چشم و ابرو داشت و به اتفاق اهل محل او را با توسری به کلانتری می برد.

(در اینجا توهم کودکانه من در مورد عجیب الخلقه بودن یک دزد مرا به یاد خاطره ای از شادروان خواجه الیاهو اسمعیلیان می اندازد که تاجر بزرگی بود و همان روزها از سفر ساوج بلاغ به کاشان برگشته بود. به پدرم گفته بود که

مردم آن شهر برای دیدنش هجوم برده بودند و به گوش خود شنیده بود که می گفتند "جیده (یهودیه) هم چشم داره هم گوش!" امان از ناآگاهی. بگذریم.)

در ایران رسم بود که هر وقت دزد می گرفتند ابتدا به قصد کشت او را کتک می زدند و بعد تحویل قانون می دادند! این خود نمونه ای است گویا از خودسری و عدم اعتماد مردم به اجرای قانون. بدشانسی این دزدها شبیه قصه آن روباه بود که پرسیدند از چه چیز فرار می کند. گفت، "آدم ها دارند هر چه روباه را که سه بیضه داشته باشد می کشند!" پرسیدند، "ولی تو که سالمی و فقط دو بیضه داری!؟" گفت، "آخر اول می کشند بعد می شمرند!" این مردم هم اول کتک می زدند بعد تحویل قانون می دادند.

همسایه ها هنوز در مقابل منزل اوسا عباس جمع بودند و در وصف شجاعت او و مشارکت خود در امر ثواب (!) کتک زدن دزد سخن سرایی می کردند که جناب اوسا از کلانتری برگشت. شبیه قهرمانی بود که مدال افتخار را از او دریغ کرده باشند. با عصبانیت و به لهجه غلیظ کاشی فریاد می زد، "رفتم کلانتری. آجانه (پلیسه) دو تا صندلی گذاشت، یکی برا من، یکی برا دزده! مگه دزد هم آدمه؟! فرق من با دزد چیه؟! این چه قانونیه؟! این چه داروغه ایست؟! بله، بعضی آدم ها هم آزادی و حقوق بشر را این گونه درک می کنند و به هر کنشی به قدر فهم محدود خود واکنشی نشان می دهند. کنفوسیوس چه زیبا گفت که "طبیعت عجب معلم بدی است که اول امتحان می کند و بعد درس می دهد." دیر یا زود، بشر تنها با تجربه کردن سختی ها است که می تواند بیاموزد. امیدوارم که اینان نیز تاکنون درس خود را آموخته باشند.

**قدرت مؤثر هر قانونی در چگونگی درک آدمی و به کار گرفتن آن است.** این گفته آينشتاين را بسیار شنیده ایم که هیچ قانونی نمی تواند بهتر از مجری قانون باشد. مهم ترین مثال این گفته قوانین کشدار و چندپهلوی دینی است که در جایی می گوید "قتل نکن" و سپس در جاهای دیگر تأکید می کند که "بکش". آیا چنین اگر و مگرهای اساساً دلبخواهی، چنین عدالت شرطی و نسبی، با قوانین حقوق بشر و حتی فلسفه دین همخوانی دارد؟ چگونه منشور حقوق بشر معاصر می تواند با کتاب های دینی که در زمانی دور به جای منع برده داری، قوانینی برای اجرا و عملاً بقای آنها وضع کرده بودند توافق و هماهنگی داشته باشد؟ آیا می توان به کسانی که حق آزادی و حتی حق حیات را برای دیگران امری مشروط می دانند، تحت عنوان حقوق بشر آزادی داد؟ خیر. برابری به معنای برابر دانستن عقلی سالم با عقلی ناسالم نیست. تساوی حقوق بشر به این معنی است که به هرکس مطابق توان و استحقاق او پاداش بدهند، نه آن که همه آزادی ها را بدون در نظر گرفتن لیاقت فردی، شرایط روانی، عقلی، فرهنگی، دینی و اعتقادی چشم بسته تقدیم هرکسی کنند. اشتباهاتی از این نوع است که باعث می شود دیوانگانی مانند قذافی، ایدی امین و غیره بتوانند ملت ها را به اسارت در آورند، خرابکار به سراسر دنیا صادر کنند، و پشت بلندگوی سازمان ملل حرفهای پوچ و مهمل بزنند. در مورد چنین آدمهایی به اوسا عباس حق می دهم که "برایشان صندلی نباید گذاشت."

گفته اند که از دشمن عاقل یک بار بترس، اما از نادان حتی اگر دوست تو است هزاربار. آیا قذافی ها عاقل بودند؟ آزادی شامل همه آنانی است که لیاقت آن را دارند. اما افسوس بعضی گروه ها چنین می پندارند که بشر یعنی فقط کسانی که پیرو کتاب خودشان هستند. اینان دیگران را هیچ می دانند، برای آزادی آنها ارزشی قایل نیستند و حتی بقای خودشان را وابسته به نبودن دیگران می پندارند.

دردا که دواي درد پنهانی ما  
بر عهده جمعی است که انگاشته اند  
افسوس که چاره پریشانی ما  
آبادی خویش را به ویرانی ما

می بینیم که آزادی های بی جا موجب هرج و مرج در جوامع مترقی دنیا خاصه اروپا گردیده اند چرا که یکسونگران هر قانون و مقرراتی را با عینک مطلق اندیشی و در چارچوب باورهای خود می نگرند، دیگران را نادیده می گیرند، مانند رادیو هر چه می خواهند می گویند و می کنند و آنچه که دیگران بگویند را نمی فهمند.

**در حالی که انسان زاده تکامل است، نه تحجر.** اگر حق با مطلق اندیشان بود و اگر باور به تغییرناپذیری عقایدشان، یکسونگری و ذهنیت بسته ایشان مبنی بر "همین است که هست"، درست و عملی بود که در آن صورت همه ما بدون میلیونها سال تحوّل داروینی، نه انسان که همان میمون می ماندیم و همگی یکسان با همان مغز و فهم میمونی زندگی می کردیم! افسوس که آزادی دادن و محبت به کسانی که چنین لایقش نیستند اسراف محبت و نعمت آزادی است. دنیا باید از بنیاد یعنی از همان محیط خانواده و مدرسه شروع کند، نوشته های تفرامیز دینی را حذف کند و از آلوده شدن ذهن کودکان به نفرت و تبعیض گرایی پیشگیری کند. تا روزی که چنین نکنیم، دنیا هرگز روی آرامش و اجرای قوانین مقدس حقوق بشر را نخواهد دید. برای روشن شدن موضوع کافی است که به محتوای کتابهای درسی و دینی بسیاری از کشورها که نفرت را رواج می دهند، از جمله کتب فارسی زبان رجوع کنیم. در آن صورت درمی یابیم که اگر محصلین تحت تعلیم این کتاب ها زیاد شوند و امکانات کافی پیدا کنند، آینده چه چهره ای خواهد یافت. همچنین می توان برای کسب آمار مربوطه، نسل 30 سال اخیر ممالکی را که درگیر شرارت هستند با نسل 30 سال پیش از آن مقایسه کنیم تا خطر وحشتناکی را که در کمین آینده بشر نشسته است درک کنیم.

فرضاً اگر بتوانیم واپس گرایان را از خانواده و حتی جامعه دور کنیم به معنای آن نیست که واپس گرایی را حذف کرده ایم. دنیا زمانی موفق خواهد بود که انگیزه حفظ موهومات به گمان حفظ دین از باور جوامع و مکتب های به اصطلاح مذهبی حذف شود. اگر نه، فردا در حالی که دنیا در خواب است، با رفتن یک آدم افراطی، مکتب او ده ها نفر دیگر بدتر از ایشان تحویل جامعه جهانی می دهد!

امروز در سطح جهان، خاصه کشورهای مرفعی (و این منحصر به یک دین، فرقه یا کشور نیست) **افراطیون مذهبی**، **قاچاقچیان** و دیگر بشرستیزان، بزرگترین گروه های جهانی را تشکیل می دهند که با وسیله قراردادن حقوق بشر و به نام آزادی، خود آزادی را زیرپا می گذارند. اینان هر عمل خلافی را انجام می دهند و هرگاه که گرفتار شدند با توسل به دین، با تکیه به قوانین انسانی حقوق بشر، و با کمک وکلای مبرز همان کشورها، اغلب خود را تبرئه می کنند و به ظلم خویش ادامه می دهند. من خود چنین صحنه ای را با شرکت در جلسات دادگاه متمدن بین المللی لاهه مشاهده کرده ام.

فرق است میان مراعات حقوق بشر و ابزار قرار دادن آن قوانین. فرق است میان دیندارهای صمیمی، مفتخر، قابل احترام و دوست داشتنی، از یک سو، و آنان که دین را ابزار ظلم، تعدی، نفاق و فرار از قانون قرار می دهند و به نام دین و قانون، برای خویش مشروعیت می طلبند. برای نمونه واقعه ننگین و دربار حمله به دو برج مرکز تجارت جهانی در نیویورک در روز 11 سپتامبر 2001 را یادآور می شوم که منجر به کشته شدن حدود سه هزار انسان بی گناه شد. هنگامی که چندی بعد مبتکر اصلی این جنایت را دستگیر می کردند، به مأمور آمریکایی گفته بود، "See you in court!"، یعنی "در دادگاه می بینمت!" چون او می دانست که طبق قوانین حقوق بشر و کشور آمریکا، او را به دادگاه خواهند برد، "برایش صندلی خواهند گذاشت"، و حتی خود دولت و هوادارانش علناً برای تبرئه اش وکیل خواهند گرفت و سال ها از او پذیرایی خواهند کرد. او هنوز در زندان است.

اینجا است که این سوال پیش می آید که آنجا که از اجرای قوانین حقوق بشر سخن می گوئیم، منظور کدام بشر است؟ مگر رفتار انسانی هر فرد معیار انسانیت او نیست؟ آیا می توان آنها را که به نام دین، برای دیگران حتی حق حیات قائل نیستند بشر نامید و به آنها آزادی اعطا کرد؟ آیا کسانی که هرگونه ظلم، حتی قتل دگراندیشان را به عنوان ترویج دین، وظیفه و ثواب می پندارند آمادگی و شایستگی آن را دارند که از مزایای قوانین مرفعی حقوق بشر بهره مند شوند؟ این در حالی است که فرضیه ننگین نابرابری انسانها به استناد نابرابری فرقه و دینشان، که معیاری عموماً دلخواهی و ساختگی است، سرطان مزمن آزادی و حقوق بشر مانده است و جمع فراوانی را از آنچه استحقاقش را دارند بی نصیب کرده است.

**استیون واینبرگ** می گوید، "با دین یا بدون دین، انسان های خوب کارهای خوب انجام می دهند و انسان های شرور کارهای شرارت بار. اما برای این که انسان های خوب کارهای شرورانه بکنند به دین نیاز هست." این باور مشتبی جاهل خوب نما بود که دو ساختمان 110 طبقه و مردمان ساکن آنها را منفجر کرد و نه قدرت هواپیما یا سوخت آن. تاریخ دنیا را بهتر بنگریم تا دریابیم اکثر جنگها و نسل کشی های تاریخ، حتی هولوکاست، ریشه در نفرت ننگین دینی و فرقه ای داشته اند و این مشکل همچنان ادامه دارد.

### اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه

ظلم فقط به معنای اعمال ظلم بر مظلوم نیست، بلکه سکوت در مقابل ظلم به نوبه خود ظلمی است مضاعف بر علیه خود و دیگران. حتی دیده ایم که چگونه کشورهایی که تا دیروز هوادار تروریست ها بودند امروز خود گرفتار آنها هستند. باشد که دنیا به خود آید. احساس درد از مواهب زندگی است چرا که به ما آگاهی می دهد که وقت درمان فرارسیده است. در مقیاسی بزرگتر، معدنچیان برای آگاهی از خطر کمبود اکسیژن و حضور گازهای سمی، با خود پرنده ای کوچک به عمق معدن می برند تا اگر پرنده بیهوش شد بلافاصله از آنجا بیرون بیایند و از خطر مسمومیت و خفگی ناگهانی پیشگیری کنند. **به فرزندان خود و به آینده بیاندیشیم.** درد را نادیده نگیریم. هوای امنیبت جهان مسموم است. صدای پای جهل و فقر می آید، و هرچند که بشریت مجهز به ثروت و تکنولوژی روز است، صادرات و واردات شریران در همه نقاط دنیا به گوش می رسد. قوانین حقوق بشر تاکنون به گونه ای شفافبخش اعمال نشده اند و دنیا همگام با جهش عظیم علمی، سخت محتاج جهشی دیگر مانده است تا همچون گذر طولانی خود از عصر حجر به عصر علم و صنعت، این بار به سوی تأمین حقوق بشر گام بردارد. خوشبختانه امروز به برکت الکترونیکی شدن کانال های آموزش و پرورش و مبادله فوری اطلاعات، زمینه چنین تحولی در درازمدت فراهم گردیده است. این نکته به ویژه باید مورد توجه سازمان ملل و سازمانهای طرفدار اجرای منشور مقدس حقوق بشر قرار داشته باشد.

برای کشتن پشه مالاریا به دنبال پشه بالغ نمی روند بلکه قبل از بلوغ جمعیت پشه، مرداب های محل رشد آنها را سم پاشی می کنند. به همان ترتیب می توان از اذهان مکتب های مداربسته ترویج نفرت دینی در سطح دنیا، با مبلغی کمتر از یک هزارم هزینه های دفاعی، تنفرزدایی کرد تا تضاد و تنش جاری میان دین و حقوق بشر، و تعصب و تمدن، برطرف گردد؛ وگرنه پرورش هرروزی شریران تحت عنوان ترویج دین توسعه پیدا خواهد کرد. **به وسیله قلم بجنگیم تا جنگی نباشد.** با دانش به جنگ جهل برویم تا نادانی را ریشه کن کنیم. مشکلات بشر عقل ستیز و نشانند دین و مرام به جای عقل

برای رسیدن به هدف های نامشروع تازگی ندارد. طی قرن ها، کوشش ادبا، عرفا و شعراى ایران، از جمله خیام، حافظ، سعدی، عطار، باباطاهر و دیگران بر این بوده که بشر درنده خو را از راه اعتقاد به بی اعتباری دنیا رام کنند تا سرانجام حقوق انسانی رعایت شوند. دیرزمانی است که کتاب های ایشان همچون قرص های آرام بخش در کنار کتب دینی در خانواده های ایرانی مورد استفاده قرار گرفته است و با آن که بیشتر مردم زبان کتب دینی را نمی فهمیدند، زبان شعر را خوب درک می کردند. خیام می گوید:

این ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است  
با اهل خرد خوش باش که اصل تن تو  
رو شاد بزی اگرچه بر تو ستمی است  
گردی و نسیمی و غباری و دمی است

متأسفانه، امروز دنیا دگرگون است و جمعی افسارگسیخته که در لباس دین متکی و حامی ظلم هستند، مدعی مراعات حقوق بشر شده اند. به شعار ژرف و عقل گرای ایالت میسوری پناه می برم: رفاه مردم برترین قانون خواهد بود. عقل احساساتی را در انسان بیدار می کند که برای فهمیدنشان باید بیدار بود. از زایل کردن عقل فرزندانمان از همان آغاز کودکی جلوگیری کنیم تا برای فهم و اجرای قانون و فرهنگ مقدس حقوق بشر آمادگی داشته باشند. مسئولیت این امر به دوش همه ما است.

جامعه ای زنده خواهد بود و موجودیتی ویژه خواهد داشت که همه افراد آن ملزم به حفظ امنیت و شئون جمع باشند. جامعه امروز دنیا آن گونه نیست که بگویند "تا به من کاری نداشته باشند، از آنها ترسی ندارم." همه جهانیان مانند چوب کبریت های داخل قوطی به هم وابسته اند و اگر آتش به یکی از آنها نزدیک شود همه محتوای جعبه در خطر سوختن خواهد بود. ما دین، فرهنگ، دانش و آزادی خود را تنها از اجداد خود به ارث نبرده ایم بلکه از نسل آینده برای بهبود آنها به عاریت گرفته ایم. باید در پیراستن آنها بکوشیم که یکی از راه های اساسی آن حذف نوشته های آلوده به تنفر از کتاب ها و ترویج منشور حقوق بشر است.

قانون حقوق بشر بی تقصیر است. از مولانا می پرسند که آیا شراب حلال است یا حرام. پاسخ می دهد، "تا که خورد."

شراب را چه گنه گر ابلهی نوشد  
چو بوعلی ار خوری می حکیمانه  
دهن به هرزه گشاید ز دست دهد ورق  
به حق حق که به حق شوی ملحق

**دوستان:** چنانکه می بینیم، به حکم طبیعت و بدون موافقت یا مخالفت ادیان و قوانین ثابت و کلیشه ای آنها، چشم ها بینتر و گوش ها شنواتر شده اند. به قول مورن نویسنده فرانسوی، دانش، مذهب رو به رشد جدیدی پدید آورده که پیروان طبیعی آن دانش پژوهان سراسر دنیا هستند. آنان به رهبری عقل و تکنولوژی موجود، برای رفع کمبودهای گوناگون بشر دائماً در حال ویران کردن و بازسازی گذشته می باشند. رهبران همین "دین نوین" هستند که توانسته اند در صد سال اخیر، "معدل امید به زندگی" را از حدود 40 سال به 84 سال برسانند و از طریق علم و صنعت، بازده محصولات کشاورزی، انرژی و بهره برداری از طبیعت را برای جلوگیری از قحطی و بیماری به حد اعلا برسانند بدون آن که منبر و رهبر، معبد و ملایی داشته باشند. در دراز مدت، همین جمع زمینی هستند که بر مشکلات به اصطلاح آسمانی فایق خواهند آمد و قوانین حقوق بشر را به اجرا در خواهند آورد.

شخص نابینایی از دانشمندی پرسید، "آیا چیزی بدتر از این هست که آدم بینایی خود را از دست بدهد؟" پاسخ داد، "از دست دادن بصیرت." مبادا روزی برسد که بصیرت گروهی، به ویژه بینش پیروان ادیان سه گانه یهودیت، مسیحیت و اسلام که همگی تورات را تأیید می کنند، مخدوش گردد. مباد که نسخه های مشکل گشای ابدی این مذاهب، مانند جمله **وَأَمْوَتَا لِرِعْصَا كَامُوخَا**، یعنی **"همنوعت را همچون خودت دوست بدار"**، نادیده گرفته شوند و پیروانشان ندانند که منظور از همنوع نه فقط همرنگ، هم دین، هم مرام، یا هم نژاد تو، بلکه بشریت است و هدف مراعات حقوق بشر به صورت عام است. مباد که آزادی به هدر رود. به ولتر می اندیشم که گفت، "ای آزادی، چه جنایاتی که به نام تو انجام نمی شود."

**نتیجه آن که منشور حقوق بشر مانند باغچه ای پر از گل است که به هنگام آبیاری، بر خلاف میل باغبان (بانیان حقوق بشر) علف های هرزه اش هم آبیاری می شوند و رشد می کنند، مگر آن که باغبانان (پدران، مادران، معلمان و مروّجان ادیان) پیشاپیش علف های هرزه (تنفرهای دینی) را ریشه کن کرده باشند.**

باید قلم های مسموم را بشکنیم، کتاب های مسموم را بشوییم و سرنوشت را از طریق بسط آگاهی از سر بنویسیم. چونان که گفته اند:

فهم سخن ار نکند مستمع  
قدرت نطق از متکلم مجوی

برای دریافت کلیه مقالات این نگارنده و کتاب ایشان با عنوان "لحظاتی برای تفکر" به زبان های فارسی و انگلیسی به وب سایت [www.BABANOURI.com](http://www.BABANOURI.com) مراجعه کنید.